

تناقض بر نامه «تعدیل ساختاری» با جامعه باز

نوشته دکتر احمد سیف

اغلب ادعا می‌شود که دموکراسی نتیجه طبیعی نظام سرمایه‌سالاری است و این دو به طور نزدیکی به یکدیگر مربوط و وابسته‌اند. وارسیدن این رابطه مفروض، به ویژه در شرایط کنونی، اهمیتی دو چندان یافته است، چون در ایران و کشورهای مشابه، شماری از اندیشمندان و فرهیختگان جامعه ادعا می‌کنند که برای رسیدن به جامعه‌ای دموکراتیک، باید با در پیش گرفتن استراتژی تعدیل ساختاری، دولت از زندگی اقتصادی جامعه به مقدار زیادی حذف شود و شیوه رسیدن به این مهم، از سویی خصوصی‌سازی و از سوی دیگر، آزادسازی - کنترل‌زدایی و محدود کردن امکانات دولت برای مداخله در امور اقتصادی است. وقتی چنین می‌شود، در برابر قدرت مافوق دولت، قدرتی از مالکان تازه شکل می‌گیرد که خواهند کوشید ضمن مقاومت در برابر زیاده‌روی‌های دولت، به صورت مانعی جدی در برابر دولت قد علم کنند.

گرچه بررسی جنبه‌های کلی سیاسی و تاریخی و واقعیت دموکراسی از چارچوب این نوشتار فراتر می‌رود، ولی به اختصار به بررسی رابطه مفروض بین این دو می‌پردازم.

از همین ابتدا بگذارید بگویم و بگذرم که پذیرش وجود رابطه‌ای ذاتی بین سرمایه‌سالاری و دموکراسی - فعلاً به تعریف دموکراسی کار نداریم - نشانه بررسی ناکافی از هر دو مقوله است.

نگاهی گذرا به تاریخ ۵۰ سال گذشته جهان، نشان می‌دهد که دولت‌های کشورهای سرمایه‌سالاری و صنعتی که در جوامع خویش ادعای احترام به دموکراسی و آزادی دارند، در دیگر نقاط جهان - به خصوص در کشورهای پیرامونی - نه فقط از رژیم‌های به شدت سرکوبگر و آزادی ستیز حمایت کرده‌اند بلکه، به طور پیگیر در ایجاد و برقراری این رژیم‌ها نقش داشته‌اند؛ از مبارزه این دولت‌های «دموکراتیک» علیه نهضت‌های آزادی‌طلبانه در مستعمره‌ها دیگر

چیزی نمی‌گویم. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران علیه حکومت دکتر مصدق، کودتا در گواتمالا در یک سال بعد علیه حکومت «آرینز» در اوایل دهه ۶۰ میلادی علیه «گولارت» در برزیل، و باز ده سال بعد، کودتای خونین شیلی که به قتل رییس‌جمهور قانونی و انتخابی کشور انجامید، تنها چند نمونه از پای بندی عملی نظام سرمایه‌سالاری جهانی به «گسترش» دموکراسی است! از آنچه که در کشورهایی چون اندونزی، غنا، مصر، کنگو، نیکاراگوئه، پاناما، هائیتی، گرانادا، نیکاراگوئه و چند جای دیگر کرده‌اند، دیگر چیزی نمی‌گویم.

در این‌که در کشورهای سرمایه‌سالاری پیشرفته شهروندان در مقایسه با شهروندان کشورهای پیرامونی از حقوق بیشتری برخوردارند تردیدی نیست، ولی لازم به یادآوری است که:

- این حقوق با مبارزه ادامه‌دار شهروندان که اغلب با خشونت و سرکوب دولت‌ها و شرکت‌های بزرگ روبه‌رو بوده به دست آمده‌اند.

- در ثانی و از آن مهم‌تر، حتی در این جوامع «پیشرفته» نیز، حقوق و آزادی‌های موجود، عرصه‌های زندگی اقتصادی را در بر نمی‌گیرد. البته در اغلب جوامع سرمایه‌سالاری پیشرفته یک نظام رفاه اجتماعی وجود دارد که متأسفانه

روزیه‌روز محدودتر شده و دستیابی به امکانات آن در ایسن جوامع دشوارتر می‌شود. به خصوص در سال‌های اخیر و در پی آمد اصلاحاتی نئولیبرالی در این جوامع، برای شمار روزافزونی از شهروندان یک حداقل رفاه مادی وجود ندارد [افزایش بی‌خانمانی و خیابان‌نشینی]. از آن گذشته، در این جوامع با

همه ادعاهایی که می‌شود، یک کارگر نمی‌تواند بدون روبه‌رو شدن با خطر اخراج، از کارفرمای خویش انتقاد کند. البته کارگران این امکان را دارند که از ناهنجاری شرایط کاری خویش انتقاد کنند و کارفرما هم ممکن است آنها را اخراج نماید. در ضمن گفتن دارد که در همه این جوامع «آزاد و دموکراتیک» تبعیضات جنسی و نژادی نیز کم نیست. اغلب این کشورها بر روی کاغذ علیه این تبعیض‌ها قوانین مفصل دارند ولی واقعیت زندگی، مستقل از این قوانین ادامه می‌یابد. هنوز هم در هیچ یک از کشورهای سرمایه‌سالاری زن و مرد برای کار مشابه، حقوق مشابه دریافت نمی‌کنند و مشکل نژادپرستی و تبعیضات نژادی عیان‌تر و گسترده‌تر از آن است که کتمان کردنی باشد. هر تعبیر و تعریفی که از دموکراسی را به کار بگیریم، بین دموکراسی و تبعیض تناقضی حل ناشدنی وجود دارد. البته در این جوامع، هر چهار یا پنج سال شهروندان این امکان را می‌یابند تا در انتخابات آزاد شرکت کرده و اگر از عملکرد دولتمردان ناراضی‌اند، گروه و دسته دیگری را به حکومت برسانند، که به نوبه قدم بسیار مفیدی است. ولی محدود کردن دموکراسی به انتخابات ادواری و حتی به آزادی این انتخاب‌ها، به واقع نشانه محدود کردن ادراک و انتظار ما از دموکراسی است. تردیدی

مژده به متقاضیان شماره های قبلی

گزارش

تعدادی از دوره‌های ماهنامه گزارش صحافی شده با جلد زرکوب آماده توزیع می‌باشد.

متقاضیان با پرداخت ۴۰ هزارریال برای هر دوره، در وجه ماهنامه گزارش به حساب جاری ۱۸۸۸/۱۰ بانک صادرات، کد ۷۹۰ تهران و ارسال قبض آن همراه با نکر دوره‌های درخواستی و نشانی کامل خود دوره‌ها را دریافت نمایند.

توجه: دوره سوم، چهارم، پنجم، ششم و هفتم موجود است.

نیست که در مقایسه با جوامعی که همین را هم ندارند، داشتن انتخابات آزاد بسیار مغتنم است ولی نمی‌تواند، نباید، دایره بحث را به همین محدود کرد. چون این نیز گفتنی است که در این جوامع اگرچه این احتمال عملی برای انتخاب آزاد وجود دارد ولی در واقعیت زندگی، این احتمال بیشتر از همیشه در معرض خرابکاری قدرت نامحدود سرمایه قرار گرفته است. در اغلب کشورهای سرمایه سالاری بخش عمده نمایندگان مجلس و کنگره، یا به عبارت دیگر، قدرتمندان سیاسی، همان قدیمی‌ها هستند و از آن گذشته، حتی در جوامعی که حزبی دیگر و یا سیاستمدارانی دیگر به قدرت می‌رسند، قدرت کنترل نشده سرمایه به حدی است که سیاست‌ها - به خصوص سیاست‌هایی که یک سو به و جانب‌دارانه‌اند - تغییر نمی‌کنند. در آمریکا، دولت آقای کلینتون با دولت بوش تفاوت قابل توجهی ندارد و به همین نحو وقتی در انگلستان حزب کارگر با یک اکثریت چشم‌گیر در مجلس به حکومت می‌رسد، سیاست اقتصادی در وجوه عمده همان سیاست حزب محافظه‌کاران است که در انتخابات شکست خورده بود. می‌خواهم بر این نکته دست بگذارم که سرمایه سالاری کنترل نشده و کنترل‌زدایی شده، دموکراسی را از درون مایه تهی می‌کند.

تعادل ناپایدار

اجازه بدهید نمونه ملموس‌تری به دست بدهم تا روشن شود که چرا بین سرمایه سالاری و دموکراسی هیچ رابطه ذاتی وجود ندارد. در همین انگلستان که صاحب این قلم در آن زندگی و کار می‌کند هفته و ماهی نیست که شماری از کارگران تنها با تصمیم یک جانبه‌ای که از سوی مدیران و صاحبان شرکت‌ها گرفته می‌شود، از کار بیکار نشوند. [در ۲۶ مهرماه ۱۳۷۸، از رادیو شنیدم که شرکت نیشان تصمیم گرفته است که ۲۱۰۰۰ تن از کارگران خود را از کار بیکار کند.] اگرچه کارگران بیکار شده، منبع عمده درآمد خود را از دست می‌دهند ولی تصمیم گیرندگان کسانی نیستند که در یک انتخاب آزاد به این مقام انتخاب شده باشند و در برابر هیچ‌کس، به غیر از خودشان، نیز مسئولیتی ندارند. گاه اتفاق می‌افتد که همین قدرتمندان انتخاب نشده، تصمیم می‌گیرند که کارخانه‌ای را تعطیل کنند و کارگرانی که عمری در همان کارخانه کار کرده و هیچ مهارت قابل خرید و فروش دیگری ندارند، خود را در

موقعیتی می‌یابند که باید برای بقیه عمر بیکار بمانند. اگر نظام بیمه‌های اجتماعی نیم‌بندی باشد که در جوامع سرمایه سالاری پیشرفته اروپایی معمولاً هست، می‌توانند مقداری کمک ماهانه و یا هفتگی دریافت کنند ولی اگر چنین نظامی نباشد - که در اغلب جوامع پیرامونی نیست - معلوم نیست در جامعه‌ای که همه چیز به صورت کالا درآمده و قیمتی دارد، زندگی روزمره کسانی که از کار بیکار می‌شوند و منبع درآمد خود را از دست می‌دهند، چگونه باید بگذرد؟ همین‌جا بگویم تا آنجا که به مدیران و صاحبان این بنگاه‌ها مربوط می‌شود، آنها آدم‌های خبیثی نیستند که به راستی بخواهند کس یا کسانی را به روز سیاه بنشانند، آنها تنها می‌خواهند که منافع خود را به حداکثر برسانند،

روشن است که آن‌چه که بر زندگی شهروندان تأثیر می‌گذارد، نه پذیرش صوری دموکراسی و آزادی، که تجلی آن در واقعیت زندگی است. در همین نمونه‌ای که در سطور بالا به دست داده‌ام، پرسش‌های اساسی این است:

- آیا هیچ‌گونه مشاوره و بحثی با کسانی که زندگی‌شان با این تصمیم‌ها دگرگون می‌شود - کارگران - انجام می‌شود؟

- آیا تصمیم‌گیرندگان دل نگران رفاه زندگی کارگران بیکار شده خواهند بود؟

طبیعی است که در هر دو مورد پاسخ منفی است. این بنگاه‌ها مؤسساتی خصوصی هستند بدون هیچ‌گونه مسئولیت اجتماعی و بنگاه‌های خیریه عمومی نیستند. البته مادام که ما به جامعه تنها از دیدگاه منافع فردی می‌نگریم، این وضع مشکلی

ایجاد نمی‌کند. ولی اگر بخواهیم به همان جامعه از دیدگاه فردی و اجتماعی بنگریم، وضع فرق می‌کند. در ثانی، وقتی از منظر کس یا کسانی که صاحب شرکت هستند، به مقوله بیکار



برنامه‌هایی نظیر جهانی کردن اقتصاد و تعدیل ساختاری جز فقر، گرسنگی و عمیق‌تر شدن فاصله بین دارها و ندارها نتیجه دیگری نداده است

یعنی اگر در منطقه دیگری می‌توان همان محصول را ارزان‌تر تولید کرد، دلیلی ندارد که هزینه تولید محصول هم‌چنان زیاد باشد. تا این جایش، مسأله‌ای نیست ولی همه گرفتاری در این است که اولاً، آیا تصمیم‌گیری‌هایی از این دست، با ذات دموکراسی و جامعه باز هم‌خوانی دارد؟ ثانیاً، چه کسی باید مسئولیت هزینه‌های اجتماعی ناشی از این نقل و مکان را به گردن بگیرد؟ بدون وراسیدن این وجوه، آن‌چه که دموکراسی نامیده می‌شود، در عمل، پذیرش صوری آزادی و فقدان در عمل است و ناگفته

ش - شدن شهروندان می‌نگریم، بدیهی است این بیکار شدن‌ها به آنها ربط ندارد. ولی وقتی از دیدگاه یک دولت که قرار است نماینده اکثریت شهروندان یک جامعه باشد، به این اوضاع نگاه می‌کنیم، شرایط طور دیگری است. یک دولت مسئول و انتخاب شده که خود را به همان مردم پاسخگو می‌داند، نمی‌تواند در برخورد به این وضعیت از خویش سلب مسئولیت کند و دست به دامان «دست‌های نامرئی آقای آدام اسمیت» بشود. صاحب یا مدیر یک کارخانه خصوصی و یا خصوصی شده می‌تواند به راحتی شانه از زیر بار

مسئولیت - به خصوص در عرصه اشتغال و بیکاری - خالی کند، ولی اگر یک دولت هم بخواهد مانند یک شرکت خصوصی عمل نماید، تردیدی نیست که نه از امنیت اجتماعی نشانه‌ای باقی می‌ماند و نه از صلح و صفای همگانی. از آن گذشته، بدیهی است چنین دولتی نه فقط در چشم شهروندان مشروعیت نخواهد داشت، بلکه گذران امور روزمره‌اش نیز بدون استفاده گسترده از خشونت و سرکوب عملی نمی‌شود. پی‌آمدش البته گسستن همه رشته‌های ناتواسته بین دولت و مردم است. یعنی، حکومتی سرکوبگر و خشن، مظنون و به خود و به شهروندان بی‌اعتماد، که از مردم می‌ترسد و در هر چیز نشانی از توطنه می‌بیند و مردمی که به نوبه از مأموران یکن و نپرس حکومتی سرکوبگر واهمه دارند ولی در هر فرصتی که پیش بیاید و هر آن‌گاه که بتوانند، می‌کوشند قواعد و مقررات آن حکومت را نادیده گرفته زیر پا بگذارند. برخلاف آنچه در نگاه اول به نظر می‌رسد، در این شرایط اگر هم «تعدالی» موجود باشد، تعدالی بسیار ناپایدار است، یعنی همین که کمی از آن «واهمه» فرو می‌ریزد که به تجربه تاریخ و جغرافیای بشر از آن گریزی نیست، به قول معروف، «توب و تانگ و مسلسل» دیگر اثر نخواهد داشت و خشونت، برخلاف توهمات خشونت سالاران دقیقاً به ضد خویش دگرسان می‌شود. یعنی در هر قدم، مانند کارد و یا شمشیری است که کندتر و کندتر می‌شود و باید با قاطعیت بیشتری اعمال شود تا «مؤثر» باشد. دیگر مسایل به کنار، همین کندتر شدن شمشیر چند لبه خشونت، سقوط خشونت‌گران را اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

این مشکل از آنجا پیش می‌آید که مدافعان سرمایه سالاری به عنوان یک نظام، می‌کوشند دیگران را متقاعد کنند که هرچه که به نفع آنهاست به نفع کل جامعه هم هست. یعنی اگر نظامی ایجاد نماییم که افراد بتوانند به آزادی، منافع شخصی خود را به حداکثر برسانند، منافع جامعه نیز حداکثر خواهد شد و در دنباله همین نکته، کارآمدترین شیوه انجام کارها این است که برای صاحبان سرمایه شرایطی فراهم کنیم که ضمن انجام آنچه که باید انجام بگیرد، بتوانند حداکثر سود را به دست بیاورند. اگر چنین بشود، نیازهای شهروندان نیز به بهترین حالت ممکن برآورد خواهد شد.

تردید نکنیم که برای نشان دادن درستی این پیش‌گزاره، نه فقط انواع و اقسام مدل‌ها و

الگوهای نظری وجود دارد، بلکه حتماً گریزی نیز به کشورهای اروپای شرقی سابق و یا شوروی سابق و احتمالاً، ایران خودمان نیز خواهند زد که بنگرید که وقتی که کارها همه یا اغلب به دست دولت باشد چگونه زندگی‌مان زار می‌شود، پس چه بهتر که تا بیش از این دیر نشده، این شویه تازه را بیازماییم. با همین یک تیر، تعدیل ساختاری، می‌توانیم حداقل دو پرونده چاق و چله شکار کنیم:

اگر راست است که سرمایه‌دار باید برای خدمت به منافع جامعه به حداکثر سود دست یابد، چرا معلم، پرستار، پاسدار، ارتشی و... چنین حقی نداشته باشند؟

- هم اقتصادمان را سامان می‌دهیم.
- هم دموکراسی، این معجونی که همیشه می‌خواسته و هرگز نداشته‌ایم، به دست خواهد آمد.

و بنده ناچیز بر این عقیده‌ام که هر دوی این ادعاها نادرست و گمراه‌کننده‌اند. در این وضعیت که ما هستیم، تعدیل ساختاری به هیچ یک از این ادعاها نخواهد رسید. بیهوده سر مردم را شیره نمالیم که این مردم، اگرچه با گذشت و بسا تحملند، ولی وقتی کارد به استخوانشان برسد، نمی‌گذارند آجر روی آجر بند شود.

آغاز کنیم از بررسی یک نکته ساده، یعنی این «برهنه‌ده» که منافع کسانی که به دنبال حداکثر سود هستند، ضرورتاً با منافع جامعه هم‌خوان و هم‌جهت نیست و ای بسا که با آن در تعارض باشد. برای مثال، اگر بخواهیم منافع جامعه را به حداکثر برسانیم باید روی پاکت‌های سیگار و یا نوشیدنی‌های رنگی و گازدار بنویسیم

«سم» که مصرف‌شان با رفاه اجتماعی تناقض دارد. ولی چرا این کار را نمی‌کنیم؟ برای این که به منافع شرکت‌هایی که این محصولات را تولید می‌کنند لطمه وارد خواهد آمد. از آن گذشته، اگر شما نظامی ایجاد کنید که برای نمونه، تولید کننده بتواند برای حداکثر کردن منافع خود، هر کاری که صلاح می‌داند انجام بدهد در آن صورت منافع مصرف‌کنندگان چه می‌شود؟ اگر همه قدرت در دست سرمایه‌داران باشد که بتوانند از آن برای حداکثر کردن منافع خود بهره‌مند شوند، شما جواب کارگران یا مصرف‌کنندگان را چه می‌دهید؟ یکی از خطب‌های تکراری مدافعان برنامه تعدیل ساختاری این است که پیشاپیش فرض می‌کنند که بازاری که ایجاد خواهد شد اگر بازار رقابت کامل نباشد، بازاری است رقابت‌آمیز که در آن رقبا نخواهند گذاشت، تا سر مصرف‌کنندگان و یا کارگران در این میانه بی‌کلاه بماند. پس، اگر این حرف درست باشد، تازه می‌رسیم به اصل مطلب، یعنی به ساختار بازار که به مقوله اشکال حقوقی مالکیت ربطی ندارد. پس ضرورت واگذاری آن‌چه که به همگان تعلق دارد به بخش کوچکی از همان همگان - اغلب با قیمت شکنی و ارزان‌فروشی - در چیست؟ اگر مسأله اساسی و تعیین‌کننده، ساختار بازار است که می‌توان - اگر علاقه سیاسی در کار باشد - کوشید همان ساختار را بدون واگذاری مؤسسات دولتی به بخش خصوصی انجام داد. یعنی می‌خواهم بر این نکته دست بگذارم که واگذاری یک شرکت بزرگ دولتی به بخش خصوصی و تبدیل آن به یک انحصار خصوصی، گری از کار کسی باز نمی‌کند، البته صاحبان این انحصارات هر روز پروارتر خواهند شد. پاسخ مدافعان برنامه تعدیل را به این ایراد می‌دانم که در آن صورت، ما یک نظام نظارتی ایجاد می‌کنیم که نخواهد گذاشت صاحبان انحصارات خصوصی زیاده‌روی کنند. من در جای دیگر به تفصیل به این نکته پرداخته‌ام و این‌جا آن مباحث را تکرار نمی‌کنم. فقط اضافه می‌کنم که اگر ناظر دولتی به حدی صاحب قدرت است که می‌تواند روی تصمیم‌گیری‌های شرکت خصوصی شده تأثیر بگذارد، ضرورت اقتصادی واگذاری این شرکت به بخش خصوصی در چیست؟ و اگر هم این چنین قدرتی ندارد که صاحبان انحصارات خصوصی، کار خودشان را خواهند کرد؟ در شق سوم، اگر هم این نظام نظارتی قرار است برای بعضی‌ها - کسانی که قرار است

نظارت کنند - نان دانی بشود که کار زیبنده‌ای نیست چون یکی از چند درد بی‌درمان جوامع پیرامونی، فراوانی فعالیت‌های باج‌طلبانه و غیرمولد است پس به دست خویش به گسترای این نوع فعالیت‌های مخرب و مضر و غیرمولد و تورم‌زا اضافه نکنیم.

شورش برای نان!

از آن مضرتر، داستان ره‌سازی و آزادسازی و به خصوص لغو یارانه‌ها، یعنی پایه دیگر برنامه تعدیل ساختاری است. عده‌ای که احتمالاً هرگز به کالاها و خدماتی که برایشان رایانه پرداخت می‌شود در گذر زندگی وابستگی نداشته‌اند، ادعا می‌کنند که این کار، شهروندان را به دولت وابسته می‌کند و بهتر است حذف شود. به روایتی که از تأثیرات این نوع یارانه‌ها بر بودجه دولت ارائه می‌دهند دیگر نمی‌پردازم. از دو حال خارج نیست، یا این دوستان و عزیزان باید از اساس منکر وجود فقر و نداری در جوامع پیرامونی باشند و یا این‌که باید نشان بدهند که

سیاستی که در پیش خواهند گرفت، چگونه فقرزدایی خواهد کرد؟ این‌که نمی‌شود و به اعتقاد من مسئولیت‌گريزانه نیز هست که بدون توجه به دلایل اولیه ضروری شدن پرداخت یارانه‌ها در جوامع پیرامونی - یعنی گستردگی فقر - و در نتیجه بدون تدارک یک ساز و کاری که بتواند فقر را تخفیف بدهد، یا لغو رایانه‌ها بر هزینه زندگی در این جوامع که برای اکثریت شهروندان هر روزه بیشتر و دشوارتر می‌شود بیفزاییم. پرسش این است که وقتی که چنین می‌کنیم، انتظار دارید چه بشود؟ اکثریت جمعیتی که هر روزه گذران زندگیش دشوارتر می‌شود، گوشه‌ای نشسته، دست روی دست گذاشته و گرسنگی یکشد و نظاره‌گر امور باشد تا در فردای نیامده «دست‌های نامریی آدام اسمیت» به دادش برسد! خود مدافعان این برنامه‌ها می‌دانند که همان‌گونه که در اغلب جوامع تعدیل زده پیش آمده، شما با شورش‌های برای نان [Bread riots] روبه‌رو می‌شوید و دولت‌ها نیز برای حفظ موقعیت

خویش به سرکوب خشن و کشت و کشتار متوسل می‌شوند. در آن صورت، گذشته از هزینه‌های انسانی و اقتصادی، معلوم نیست این ادعای رسیدن به حکومت و جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک مدافعان برنامه تعدیل چه می‌شود؟ راه کم‌خرج‌تر پرداختن به یارانه، تصحیح نظام مالیاتی است. یعنی از ثروتمندان مالیات مستقیم بیشتری بگیرید.

واقعیت این است که حتی در جوامعی که حکومت انتخابی دارند، یعنی هرچند سال در میان، دولت با انتخاب آزاد می‌آید و می‌رود. در دوران صلح، اقلیتی که نه انتخاب می‌شوند و نه در برابر ملت مسئولیت دارند با تصمیماتی که در پشت درهای بسته و بدون اطلاع دیگران می‌گیرند، میزان رفاه شهروندان را تعیین می‌کنند و در دوران جنگ یا اوضاع بحرانی مشابه، که همین اقلیت از کل مملکت به نفع خویش باج می‌ستانند. اگر کمبود باشد که «چه خوب»، ولی اگر نباشد، که همین اقلیت «کمبود» ایجاد می‌کنند و از کیسه کوچک اکثریتی نیازمند،

شرکت ایران بهداشت



عرضه کننده کاملترین مجموعه تجهیزات و وسایل درمان بیماریهای قلب و عروق

- با به کار بستن توصیه های ساده زیر زمینه ابتلا به بیماریهای قلبی را کاهش دهید و سلامتی خود را تضمین کنید:
- عدم استعمال دخانیات
- افزایش فعالیتهای بدنی و ورزش
- کاهش فشارهای عصبی
- تغذیه مناسب
- کاهش استفاده از چربی های حیوانی
- افزایش مصرف سبزیجات و مواد گیاهی
- کنترل فشار خون

تهران، خیابان طالقانی غربی، چهارراه فریمان، شماره ۱۲۲ تلفن: ۴-۶۶۶۷۱۸۱ فاکس: ۶۴۰۲۹۵۶

زندگی سالم،
قلب سالم

انسانی و مطالعات پزشکی
مع علوم انسانی

کیسه‌های گشاد اقلیتی زراندوز پر می‌شود. عبرت آموز این‌که، همه این نقل و انتقال ثروت قرار است به نفع همان کسانی نیز باشد که کیسه‌شان در این میان خالی شده است چون مقدار «تولید ناخالص داخلی» افزایش یافته است!

جالب است که همین اقلیت زردوست اگر به رفتار مشابهی از سوی دیگران برخوردار بکنند رگ‌های گردنشان از «عرق ملی نداشتن» فلان یا بهمان فرد متورم می‌شود. مجسم کنید، برای نمونه می‌گویم، در دوران جنگ تحمیلی اگر پاسداران و دیگر نظامیان و بسیجی‌ها دفاع از مملکت را به افزایش حقوق خویش [به اصطلاح حداکثر کردن منافع خویش] - که نمی‌دانم حتی حقوقی هم می‌گرفتند یا نه؟ - مشروط می‌کردند، دربارشان چه فکر می‌کردیم؟ و اما، چه تفاوتی است بین این تقاضای فرضی و کاری که صاحبان سرمایه در ایران یا در جوامع مشابه می‌کنند؟ می‌خواهم این نکته را بگویم که اگر قرار باشد، همه افسار بدون در نظر گرفتن رفاه جامعه، برای حداکثر کردن منافع خویش بکوشند و دولت - طبیعتاً دولتی که با انتخابات آزاد مردم می‌آید و اگر لازم شد، می‌رود - تا سرحد ممکن از زندگی اقتصادی جامعه حذف شود، یعنی آنچه که از سوی مدافعان سیاست تعدیل ساختاری تبلیغ می‌شود، تردید نداشته باشیم، نظامی که سر بر خواهد آورد، نه فقط نظامی نخواهد بود که به نیازهای همگان پاسخ شایسته بدهد، بلکه نظامی خواهد بود که من آن را «نظام اقتصاد مافیایی» منی‌نامم. یعنی، سیستمی که تنها به نفع اقلیتی خواهد بود که هم زر دارند و هم زور و منافع ملی و مملکتی را برای حداکثر کردن منافع خویش حیف و میل خواهند کرد.

چرا چنین می‌گویم؟

اگر راست است که سرمایه‌دار باید برای خدمت به منافع جامعه به حداکثر سود دست یابد، چرا معلم، پرستار، دکتر، پاسدار، ارتشی و... چنین حقی نداشته باشند؟ اگر داشته باشند که باید براساس این دیدگاه داشته باشند، که آجر روی آجر جامعه بند نخواهد شد و اگر نداشته باشند که این نظام خیرخواه عمومی، به صورت نظامی برای اقلیت در می‌آید یعنی آنچه که به واقع هست. پس، سر مردم را شیره نمالیم. نه اقتصاد به سامان می‌رسد و نه سیاست به راه راست می‌افتد.

و اما در خصوص جوامع پیرامونی، واقعیت این است که همه این جوامع در همه این سال‌ها گروه «نخبگان» خویش را داشته‌اند و اگر اقتصاد و سیاست در این جوامع به طور مایوس‌کننده‌ای اداره شده است نه به خاطر فقدان نخبگان بلکه دقیقاً به خاطر غیرکارایی این نظام‌های نخبه سالار است. مدافعان برنامه تعدیل در جوامع پیرامونی از عملکرد این نخبگان به راستی و درستی دل پرخونی دارند و در اغلب نوشته‌ها و پژوهش‌های دانشگاهی که من دیده و خوانده‌ام بر این وجه مشکل تأیید کرده‌اند. تا این‌جا حرفی نیست. فرض کنیم که مثلاً در ایران براساس همین مسابحتی که در دفاع از تعدیل ارائه می‌شود، دولت بخواهد بانک‌ها را به بخش خصوصی واگذار کند. سؤال این است که به غیر از همین نخبگان غیرکارآمد و باج‌طلب که در دوره پیش از تعدیل گلی به جمال کسی نرزه بودند - ولی ثروت فراوانی اندوخته بودند - چه کس و یا کسانی می‌توانند بانک‌های واگذار شده را خریداری نمایند؟ خوب اگر این نخبگان مالی، بخشی از مشکل این جوامع باشند - که به گمان من هستند - آن وقت با امکاناتی بیشتری که در اختیارشان قرار خواهد گرفت، به ناگهان معجزه شده، و کارآمد و کارآ می‌شوند؟ آیا این، یک بحث منطقی و کارشناسی در دفاع از این برنامه است یا بازتابی است از یک جزمیت نظری؟

خطرات ناشی از رهاسازی تجارت خارجی نیز کم نیست. ابتدا به ساکن، شما یک نمونه تاریخی نشان بدهید که کشوری در مراحل اولیه توسعه و صنعتی شدن - یعنی وضعیتی که اغلب کشورهای پیرامونی در آن هستند - توانسته باشد بدون حمایت مؤثر از صنایع داخلی خود به جایی رسیده باشد؟ حتی نمونه کره و ژاپن و تایوان و سنگاپور که اغلب از سوی مدافعان تعدیل ارائه می‌شود، تأییدی دوباره است بر این پیش‌گزاره. ولی نتیجه عملی این رهاسازی این می‌شود که کسری تراز پرداخت‌ها بیشتر می‌شود و اگر کشور بدهی خارجی داشته باشد که مقدارش افزایش می‌یابد و اگر نداشته باشد که بدهی خارجی بالا می‌آورد. آیا این دوستان حتی به داده‌های آماری صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نیز دسترسی ندارند تا این وضعیت را به چشم ببینند، که برای اقتصادی چون ایران خواهان اجرای این سیاست هستند؟ آیا منطقی نیست که قبل از تدوین یک سیاست،

بسرای یافتن علل بیماری - عدم توفیق در بازارهای صادراتی - تحقیق و پژوهش کنیم و بعد، با توجه به علل بیماری و ابعاد آن، سیاست لازم را تدوین نماییم. تردیدی نیست که در دنیای ایستا و غیرواقعی اقتصاددانان نئوکلاسیک، وقتی شما هرگونه تعرفه‌ای را لغو کرده و از ارزش پول ملی‌تان می‌کاهید، قیمت اقلام صادراتی شما به ارز در بازارهای دیگران کاهش می‌یابد و به همین نحو، قیمت واردات به پول ملی بیشتر می‌شود و تقاضا برای واردات کاهش می‌یابد. و اما، در دنیای واقعی اگر اقتصادی کمبود سالار داشتید که برای برآوردن تقاضای موجود در داخل نیز نمی‌تواند محصول کافی تولید نماید، برنامه «تشویق مستقیم و غیرمستقیم صادرات» شما به چه سرانجامی خواهد رسید؟ از آن گذشته، اگر همه واردات به داخل، اسباب بازی و اتومبیل‌های آخر مدل و تلویزیون و ویدیوی فرنگی نبود، بلکه اغلب صنایع شما و کشاورزی شما و سیر کردن جمعیت روزافزون شما به مقدار قابل توجهی «ارزبری» داشت تکلیف چه می‌شود؟ اگر کارخانه داروسازی شما بیشتر مواد اولیه مورد نیاز خود را وارد کند، اگر دیگر صنایع شما برای مواد اولیه و نیم‌ساخته به واردات وابسته باشند، وقتی شما هزینه واردات را به پول ملی افزایش می‌دهید:

- وضعیت تورم در داخل چه می‌شود؟

- در شرایطی که هزینه تولید واحدهای شما افزایش می‌یابد، صادرات شما چگونه افزایش می‌یابد؟

- وقتی برای به دست آوردن یک مقدار مشخص و معین ارز، شما ناچارید مقدار بیشتر و بیشتری کالا و خدمات صادر کنید، مقبولیت این وضع در چیست؟

و از این پرسش‌ها فراوان است. ولی پاسخ مدافعان برنامه تعدیل به این پرسش‌ها چیست؟ از دیگر جوامعی که این برنامه را در پیش گرفته‌اند، در نوشتارهای دیگر نمونه به دست داده‌ام که دیگر تکرار نمی‌کنم. ولی بگذارید این نوشتار را با پرسشی دیگر تمام کنیم:

مگر خود ما در چند سال پیش در راستای اجرای همین برنامه نکوشیدیم؟ نتیجه چه شد که الان می‌خواهیم دوباره همان سیاست غیرمؤثر و غیرمفید و حتی می‌گویم مضر را دوباره اجرا نماییم؟

